

المسألة الأولى: في نوعها
المسألة الثانية: في معناها

المسألة الثالثة: في لفظها عند الوقف عليها

إذا فيها مسائل

طرح بحث هفتمین مفردی که در باب اول بحث شده اذن می باشد که در چهار مسأله از آن بحث شده است که در جلسه قبل دو مسأله اول خوانده شد

المسألة الرابعة: في عملها

تنبيه: وقوع اذاً بعد واو و فاء

تکته بررسی عمل اذن بعد از حرف عطف واو و فاء

اقوال در تلفظ اذن در هنگام وقف

تکته

اقوال در کتابت

و الصحيح: أن نونها تبدل ألفاً، تشبيهاً لها بتنوين المنصوب
وقيل: يوقف بال{نون} لأنها كـ{نون}{لن و أن} روي عن المازني و المبرد
و يبتني على الخلاف في كتابتها

فالجهور يكتبونها بالألف و كذا رسمت في المصاحف
و المازني و المبرد بالنون
و عن الفراء: إن عملت كتبت بالألف، و إلا كتبت بالنون للفرق بينها و بين {إذا} و تبعه ابن خروف

ص: زیرا اگر عمل نکند و با الف نوشته شود، با {إذا} شرطیه ظرفیه اشتباه می شود، لکن وقتی عمل می کند، دیگر جای این اشتباه نیست، زیرا {إذا} ظرفیه، عامل نیست

تصديرها

اذن در ابتدا آمده باشد به خلاف آنچه ای اذن اگر مک
تکته از شمنی ص 44 به نقل از رضی
عدم تصدير اذن در سه جااست

مابعدش خبر ماقبلش باشد
مابعدش جواب شرط برای ماقبلش باشد
مابعدش جواب برای قسم ماقبلش باشد
مانند
مانند
مانند
اجيک انا اذن اکر مک
إن تأتني أنا اذن اکر مک
اجيک والله اذن اکر مک

بشرط

و استقباله

ص: زمان فعل مضارع، استقبال باشد

و اتصالهما أو انفصالهما بالقسم أو بـ{لا} النافية

صیان: فصل به لا: لضعفها مع الفصل عن العمل
اميرص 20: فصل به قسم: زیرا قسم، تأکید است و فصل به تأکید کلا فصل است
مرحوم رضی ج 4 ص 44 فصل به قسم و ندائ و دعا را نیز جائز دانسته است مانند: اذن رحمک الله اکر مک

مثال ها

يقال: آتیک، فتقول: إذا أکرمک
و لو قلت {أنا إذا} قلت {أکرمک} بالرفع لغوات التصدير
و لو قيل لك {أحبک} فقلت {إذا أظنک صادقاً} رفعت لأنه حال
و لو قلت {إذا يا عبدالله} قلت {أکرمک} بالرفع للفصل بغير ما ذکرنا

مثال دارای شرایط
مثال های فاقد شرایط

تکته

ارتباط تنبيه با بحث شرایط عمل

ص: با وجود شرط صدرت طلبی در عمل، اگر {إذا} بعد از {واو} یا {فاء} عاطفه واقع شود آیا عمل میکند؟

قال جماعة من النحويين إذا وقعت إذا بعد الواو أو الفاء جاز فيها الوجهان

قول مشهور
جواز وجهين

قائلین به جواز وجهين

مثال

(نحو: و إذا لا يلبثون خلافاً إلا قليلاً) الإسراء/٧٦ و قرئ شاذاً بالنصب

ص: مانند ابن مالک، محقق رضی (شرح الکافیة: 2/ 237)، ابن حاجب و سیبویه (الکتاب: 5/ 481) و سبوی افعال را ترجیح داده و قرأت اعمال را شاذ می دانند

خ: فقد قرأ أبي بن كعب و عبد الله {بن مسعود} و إذا لا يلبثوا

علت جواز وجهين

ص: وقتی حروف عطف، اول جمله مستقلی را بر صدر جمله مستقل دیگری عطف می کند، گویا اول جمله معطوف در صدر قرار گرفته پس {إذا} شرایط عمل را داراست و دلیل عدم عمل، این است که حروف عطف، عطف می کنند جمله مابعد خود را بر ماقبل به عنوان اینکه جمله معطوف، مکمل و در ادامه جمله معطوف علیه است بنابراین {إذا} وسط واقع می شود و شرط اول عمل را ندارد و چون حروف عطف هر دو خصوصیت مذکور را دارند بنابراین در {إذا} هر دو وجه اعمال و افعال جایز است

دو قول

و التحقيق

أنه إذا قيل إن {تُرزني أزرک و إذا أحسن إليك فإن قدرت العطف

قول ابن هشام

على الجواب

أو على جميعاً الجملتين

مقدمه
معطوف در حکم معطوف علیه است یعنی اگر معطوف علیه اول کلام است معطوف اول کلام حساب می شود و اگر معطوف علیه وسط کلام است معطوف وسط کلام حساب خواهد شد

در این صورت معطوف نیز وسط کلام محسوب می گردد زیرا معطوف علیه که جواب باشد وسط کلام است و وقتی اذن عمل نکرد معطوف همان اعراب معطوف علیه که جزم باشد را می گیرد

جزمت و بطل {عمل إذا} و لوقوعها حشواً

دمايینی: أي ذات حشو: بنابر این حشواً حال است و نمی تواند منصوب به نزع خافض باشد زیرا در این مثال سماع نشده است

جاز الرفع و النصب لتقدم العاطف

و قيل: يتعين النصب إذ ما بعدها مستأنف لأن المعطوف على الأول أول

ص: اشمونی (شرح الاشمونی: 3/ 289) این نظریه را صحیح می داند
نصب به لحاظ اینکه معطوف در حکم معطوف علیه است و رفع بنابر اینکه به هر حال قبلش واو آمده است و آن را از ابتدا بودن انداخته است یا اینکه واو را استینافیه می گیریم

یعنی اصلاً حرف عطف جزء جمله بعد نیست پس قبل از جمله بعد چیزی نیامده و از طرفی نیز بر ابتدای کلام عطف شده است و در حکم ابتدای کلام خواهد بود

تکته

آیا این مسأله تنها پیرامون {إذا} بعد از این دو حرف عطف مطرح است؟ جواب: آری این بحث مختص این دو حرف عطف است به جهت شدت اتصال و ارتباط مابعد آنها به ماقبلشان کأن اصلاً آمدو در کلام موجود نیستند اما در دیگر حروف عطف {إذا} قطعاً عامل نیست زیرا قطعاً اول کلام به حساب نمی آیند